



اشاره:

برخی از گروه‌ها و جریان‌ها با استفاده از تاکتیک‌های روانی و به کارگیری روش‌های کنترل ذهنی، نوعی رابطه مطلق و بسیار خطرناکی را بین تشکیلات و یا رهبر تشکیلات با عضو و یا پیرو آن به وجود می‌آورند و به این وسیله قدرت دفاعی و روانی عضو یا پیرو را به حدی از بین می‌برند که آن فرد انسجام فکری و قدرت تحلیل خود را به گونه‌ای از دست می‌دهد که دیگر توان «نه گفتن» ندارد و به ابزاری تبدیل می‌شود که هر فرمانی را بدون ارزیابی درست یا غلط بودن آن به اجرا در می‌آورد. علامه مصباح رضوان‌الله‌علیه از دوران قبل از انقلاب به مبارزه با فرقه‌ها پرداخته و نقش به‌سزایی در فرقه‌زدایی از جامعه داشته‌اند. بر آن شده‌ایم در خصوص تبیین نقش علامه در مقابله با این تاکتیک دشمنان دین، با یکی از نیروهای انقلابی، امنیتی و فعال که خود شاهد درگیر در این مسئله بوده است، به گفتگو بنشینیم.

بنیان مرصوص

مبارزه فکری و عملی علامه مصباح رحمته‌الله در رویارویی با فرقه‌ها در مصاحبه با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد ابوترابی

- فرقه تعریف و مفهوم خود را دارد. فرقه به گروهی اطلاق می‌شود که با استفاده از تاکتیک‌های روانی و به کارگیری روش‌های کنترل ذهنی نوعی رابطه مطلق و بسیار خطرناکی را بین تشکیلات و یا رهبر تشکیلات با عضو و یا پیرو به وجود می‌آورد و به این وسیله قدرت دفاعی و روانی عضو یا پیرو را

فرهنگ پویا: همان‌طور که می‌دانید قبل از انقلاب گروه‌هایی در عرصه سیاست کشور فعال بودند که از همان زمان در حال تبدیل شدن به فرقه بودند. به عنوان اولین سوال اساساً فرقه به چه معناست و تفاوت آن‌ها با گروه‌ها و جریان‌های سیاسی چیست؟

به حدی از بین می‌برد که آن فرد انسجام فکری و قدرت تحلیل خود را، به گونه‌ای از دست می‌دهد که دیگر توان «نه گفتن» ندارد؛ و به ابزاری تبدیل می‌شود که هر فرمانی را بدون ارزیابی درست یا غلط بودن آن به اجرا در می‌آورد؛ که از آن به مغزشویی نیز تعبیر می‌شود. و لذا ویژگی‌ها و مختصات فرقه کاملاً متفاوت با خصوصیات تشکله‌ها و جریان‌های سیاسی است.

چرا که، جریان‌های سیاسی در داخل جامعه و از طریق تأثیرگذاری بر افکار عمومی و همراه کردن آن‌ها با خود، به فعالیت سیاسی می‌پردازند و رابطه آن‌ها با طرفداران خود از طریق «تشکیلات آهنی» نیست. لذا افراد فرصت دارند که با دیگر اندیشه‌ها ارتباط برقرار کنند و سخن آنان را نیز بشنوند و افکار خود را به نقد آن‌ها بگذارند و نقد دیگران را بر افکار خود بشنوند. در جریان‌های سیاسی فرد آزاد است که به اطلاعات مورد نیازش از هر طریق ممکن دست یابد. لذا قدرت انتخاب‌گری دارد. این چیزی است که در فرقه وجود ندارد.

فرهنگ پویا: آیا قبل از انقلاب گروه‌هایی وجود داشتند که به سمت فرقه شدن حرکت کنند؟

- بله. زمانی که جریان‌های التقاطی به ظاهر مسلمان و در واقع با ختم‌شوی و تفکر مارکسیستی همچون سازمان منافقین سراغ خط‌مشی مسلحانه رفتند و شیوه مبارزاتی مسلحانه با نظام طاغوت را انتخاب کردند، در مسیر فرقه شدن افتادند. اینان در ابتدا به دلیل ضعف در بینش و دانش دینی احساس کردند که اسلام دارای شیوه مبارزاتی موثر و تعیین کننده نیست و نمی‌تواند توده‌های تحت ستم را بر علیه نظام سلطه در داخل و خارج کشور بسیج کند، لذا به سراغ مکتب مارکسیسم رفتند و عنوان کردند که ما شیوه مبارزاتی خود را از مارکسیسم می‌گیریم و به دنبال آن، شیوه مبارزاتی مسلحانه را برگزیدند. و چون در چنین شرایطی برای حفظ توان و موجودیت خود ناگزیر به استفاده از شیوه مبارزات مخفی و زیرزمینی بودند. بنابراین تشکیلات مخفی را ایجاد کردند. و از آن‌جا که برای استمرار موجودیت فکری و اعتقادی درونی تشکیلات، نیاز به ایدئولوژی خاصی داشتند تا بتواند خط‌مشی نظامی و تبعات اجتناب‌ناپذیر آن را برای هواداران توجیه کند، لذا دیگر به دنبال حق و حقیقت نبودند. بلکه آن‌ها به دنبال طراحی و تدوین ایدئولوژی‌ای بودند که مطابق مشی نظامی آن‌ها باشد و بتواند عملیات نظامی را توجیه کند. در آن مقطع آن‌ها فکر می‌کردند که تنها

مارکسیسم است که می‌توان بر اساس تئوری‌های آن، این اقدامات را توجیه کرد. در مرحله بعد باید این ایدئولوژی به نیروها القا می‌شد و نیروها فکر خود را با آن تطبیق می‌دادند تا طبق گفته و نقشه سازمان بی‌چون و چرا پیش بروند؛ حتی اگر لازم شد از جانشان بگذرند و دست به عملیات انتحاری بزنند. از سوی دیگر یک غرور بی‌جا دامن‌گیر آن‌ها شد و آن را نیز با استفاده از عملیات روانی به نیروها تلقین می‌کردند. به این معنا که خود را برتر، خوش‌فکرتر، پیش‌روتر و فداکارتر از سایر احاد جامعه تلقی می‌کردند و به نیروها اعلام می‌کردند که شما نیروهای پیش‌رو جامعه هستید. آموزه‌های مارکسیستی هم به این توهم دامن می‌زد. چرا که در آموزه‌های مارکسیستی، اندیشه افراد تابعی از جایگاه آن‌ها در طبقه اجتماعی است. لذا می‌گفتند: «فکر شما تابع طبقه شماست و طبقه متوسط نمی‌تواند انقلابی باشد» اگر فردی برخلاف اندیشه سازمان، نظری به ذهنش می‌رسید با این عنوان که این نظریه ناشی از آن است که تو متعلق به طبقه متوسط هستی و نمی‌توانی از طبقه کارگر باشی، نمی‌توانی انقلابی فکر کنی! این یک نقطه ضعف به حساب می‌آمد. لذا فرد برای این که خود را به جمع اثبات کند تلاش می‌کرد که این نظر را در خود سرکوب کند؛ و حتی شخصیت خود را به دلیل داشتن این نظریه باید سرکوب کند. این موضوع در رشد سازمانی هم تأثیر داشت. به این معنا که قرار گرفتن در سطوح بالاتر سازمانی، نیز نشانه پیش‌روتر بودن و بهتر فهمیدن بود. به گونه‌ای که شخص این‌گونه می‌اندیشید و دچار توهم می‌شد که «من بهترم؛ اگر بهتر نبودم در این جایگاه قرار نداشتم. پس فکر من بهترین فکرهاست» و یک شخصیت کاذب در وی شکل‌گیری می‌شد و به خود حق می‌داد که نظریات دیگران را تمسخر کند. این طرز تفکر در رده‌های پائین‌تر سازمان این تأثیر را داشت و القا هم می‌شد که هر کس در جایگاه بالاتر قرار دارد، فهم او صائب‌تر است.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، اهمیت خود تشکیلات بود. یعنی می‌گفتند اساساً مبارزه باید تشکیلاتی باشد. لذا افرادی که تشکیلاتی نیستند اصلاً توانایی مبارزه ندارند و تشکیلات و حفظ آن از هر چیزی برتر و بالاتر است. بنابراین فکر باید مطابق نیاز تشکیلات باشد؛ نه تشکیلات مطابق با فکر. پس بنابر نیاز تشکیلات، ما حق داریم هر کس را که تشخیص دادیم، بزیم، ترور کنیم و بکشیم. ولو آن فرد از اعضای خود تشکیلات باشد، چون که اگر نظر او بر خلاف نظر افکار و آموزه‌های القائی سران تشکیلات باشد،



حضرت علامه در بحث مبارزه و مقابله و افشای فرقه‌ها، مثل بقیه کارهای خود، آن را اولویت‌بندی می‌کردند. توجه داشتند که کدام فرقه خطر یا آسیب بیشتری دارد. خیلی وقت خود را صرف فرقه‌های کوچک و جزئی یا غیرموثر نمی‌کردند. ایشان سراغ تفکرات و انحرافات می‌رفت که ممکن بود مسیر انسان‌های دیندار یا جامعه مذهبی و انقلابی را تغییر داده و یا تحت تأثیر قرار دهد، فرقه‌های مذهبی کم نبوده و نیستند.

یا دشمن است و یا با دشمن است، بدون آن که نیاز به محاکمه او باشد و یا به او فرصت برای دفاع از خود داد، می‌توان با او برخورد مسلحانه کرد. چنان‌که قبل از انقلاب افرادی همچون مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباغ را که از رهبران و اعضای برجسته و تاثیرگذار سازمان و مخالف نظام طاغوت بوده و حاضر به پذیرفتن تغییر ایدئولوژی سازمان نبودند، آن‌ها را ترور کردند. این‌گونه نبود که بخواهند در تعامل با اجتماع و مردم خود را مقبول افکار عمومی کنند؛ بلکه می‌خواستند از طریق این تشکیلات آهنگین قدرت سیاسی را به دست بگیرند با این توهم که ما پیش‌رو هستیم؛ لذا روز به روز به فرقه شدن نزدیک‌تر می‌شدند.

فرهنگ پویا: از کارویژه‌های فرقه‌ها مغزشویی است، مراد از مغزشویی چیست؟

مغزشویی یعنی افراد سازمان یا تشکیلات اصلا نباید سخن دیگری را بشنوند و حتی به غیر از آموزه‌های سازمان فکر کنند و نباید با هیچ فردی، حتی افراد خود سازمان نسبت به یکدیگر و با هیچ چیز دیگری غیر از رهبر سازمان، حتی با همسران و فرزندان خود، رابطه عاطفی برقرار کنند.

یکی از دوستان که در همان اوایل انقلاب به عنوان مبلغ به زندان‌ها اعزام می‌شد نقل می‌کرد: ما آن‌جا کتاب‌های شهیدمطهری را با خود می‌بردیم، اما افراد حق نداشتند کتاب‌های ایشان را بخوانند. ما می‌گوییم «فَيْشَرُّ عِبَادَ الدِّينِ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» اقوال را می‌شنوند و قول احسن را انتخاب می‌کنند. آن‌جا می‌گویند اصلا شما هیچ فکر و سخنی غیر از آن‌چه که سازمان به شما می‌گوید نباید بشنوید؛ نباید گوش کنید؛ می‌گویند در سلسله مراتب سازمانی، شما به این درجه از درک نرسیدی و اصلا نباید وارد این موضوعات شوی، چون همیشه احتمال خطا در شما زیاد است پس نباید به غیر از آن‌چه ما می‌گوییم فکر کنید.

برای مغزشویی من مثالی می‌زنم. شاید دیده باشید بعضی از فال‌گیرهای دوره‌گرد که در معابر عمومی شهر، به‌وسیله پرندۀ کوچکی فال حافظ برای افراد می‌گیرند، این پرندۀ کوچک از خانواده سهره یا فنج یا مرغ عشق و یا هر چیز دیگر، در طول روز، یکسره روی دست صاحبش نشسته و با اشاره انگشت او، برای مشتری، با منقارش یک برگه از بین صدها برگه فال، بیرون کشیده و تحویل صاحبش می‌دهد. سوال این است که این پرندۀ اگر فرضاً بالای برای پریدن ندارد، آیا پائی هم برای دویدن و فرار ندارد؟! چه اتفاقی برای آن افتاده که ساعت‌ها روی دست صاحبش، بدون حرکت می‌نشیند؟ با او چه کرده‌اند که به این حال و روز افتاده است؟! فردی که خیره این کار بود می‌گفت برای رام و آرام کردن این پرندۀ، نه بال او را می‌چینند و نه پای او را می‌بندند، بلکه کاری که می‌کنند که قدرت مقاومت و باور به این قدرت را، در او می‌شکنند. بدین صورت که این پرندۀ جسور، «مخصوصاً اگر از خانواده طوطی سانان مانند مرغ عشق باشد»، را با دستکش در دست گرفته و به جای انگشت، مرتباً خودکار

در دهانش می‌گذارند و وقتی او با و نوک زدن‌های متعدد و فشارهای ممتد نتوانست خود را از دست صاحبش برهاند، دیگر باور می‌کند که مقاومت فایده‌ای ندارد. برای همیشه تسلیم می‌شود و مقاومت خود را در هم می‌شکند و جسارتش فرو می‌ریزد. با وجود داشتن بالی سالم و منقاری قوی، دیگر قدرت پریدن و نوک زدن و حتی دویدن را ندارد. زیرا آن مغزی که باید به بال دستور پریدن و به منقار فرمان دفاع، و به پا، انگیزه فرار را بدهد، دیگر این باور و انگیزه در خود او سرکوب شده و مرده است. این شرایط خیلی سخت قابل بازگشت است.

ما نمی‌خواهیم به کسانی که از این فرقه‌ها برگشتند، اهانت کنیم و آن‌ها را کم‌اهمیت بدانیم. اما منظور این است که آن درخشندگی و عقلانیتی که به طور فطری در آن‌ها بود، دیگر نیست. گاهی ممکن است بارقه‌ای از آن در یک مصاحبه یا یادداشت عناصر بریده از سازمان دیده شود. بله ممکن است یکی از اعضا در جایی با مرکزیت سازمان مشکل پیدا کرده، احساس کند حقش را ندادند، حالا شرایطی برای او ایجاد شده که می‌تواند از سازمان جدا شود. اما دیگر چنین فردی مثل افراد عادی در جامعه ما نیست. بال پریدن را در او خرد کرده‌اند. در مقابل این افراد در قیل از انقلاب، شخصیت بزرگی مانند شهیدمطهری در سخنان خود به طور رسمی مطرح می‌کرد که یک استاد مارکسیسم را به دانشگاه بیاورید درس بدهد؛ من هم کنارش باشم و با هم گفتگو و مناظره کنیم. یعنی همان چیزی که امروز مقام معظم رهبری با عنوان کرسی‌های آزاداندیشی مطرح می‌کنند. آن رفیق ما می‌گفت: در زندان ما جلسه پرسش و پاسخ می‌گذاشتیم. دستور سازمان در زندان این بود که افراد حق نداشتند حتی سوال بپرسند. لذا وقتی جلسات پرسش و پاسخ برگزار می‌شد هیچ کس حق نداشت سوال و جواب ایدئولوژیکی کند. فکر نکردن، نرسیدن، تقلید کورکورانه کردن، همه این‌ها فرآیند مغزشویی بود. فقط آن‌چه رهبران سازمان مطرح می‌کنند باید شنیده شود و شما بپذیرید. این خود نوعی تسخیر فکری است. به همین دلیل است که بعد از انقلاب زمانی که نود درصد مردم به جمهوری اسلامی رای دادند، تشکیلات منافقین به خود حق می‌دهد به روی مردم اسلحه بکشد و در خیابان مردم را ترور کند. و این رفتارها قبل از انقلاب زمینه‌سازی و نهادینه شده بود.

فرهنگ پویا: آیا همه کسانی که از افراد برجسته انقلاب بودند به این مساله توجه داشتند که این‌ها در حال تبدیل شدن به فرقه هستند؟

همه که نه؛ البته برخی از افراد تنها توجه و دقت لازم در این خصوص را داشتند، اما برخی دیگر از شخصیت‌های معروف و شناخته شده قبل و بعد انقلاب، از این غفلت و ساده‌اندیشی، پا را فراتر گذاشته و در راستای قدرت‌طلبی خود، «فارغ از انگیزه‌ها و آرمان‌های الهی و غیرالهی و حاکمیت دینی و غیردینی در مبارزه با شاه»، در صدد استفاده ابزاری از توان نظامی و پارتیزانی تشکیلات التقاطی منافقین، جهت سنگین کردن کفه مبارزاتی و اجتماعی و سیاسی خود و تغییر معادلات داخلی و منطقه‌ای بوده، و ظاهراً با هدف تعامل و قدرت چانه‌زنی با اربابان خارجی شاه، و به نوعی ایجاد و پیشنهاد

کم نبوده و نیستند. مثلاً فرقه اسماعیلیه، یا احمدیه در پاکستان یا حتی بهائیت و وهابیت، اما ایشان اولویت‌بندی می‌کرد. با این‌که ایشان از نظر فکری و عقیدتی با تمام فرقه‌ها به نوعی مبارزه داشت، اما در مرحله اقدام و عمل، اولویت‌بندی می‌کرد. به همین دلیل شما نمی‌توانید از آثار ایشان علیه بابت و وهابیت و سایر فرقه‌ها مطلب مستقلاً پیدا کنید. بله، مقطعی شاید در حد سخنرانی یا چند کلاس درس نکته‌هایی را بیان فرموده باشند، اما هدف ایشان و اقدام ایشان، خیلی بالاتر از این موارد جزئی بود.

نکته دیگر در روش مبارزاتی حضرت علامه این بود که به ریشه‌ها می‌پرداختند. با ذکر مثالی توضیح می‌دهم منظورم چیست. اگر کسی یک سوال از ایشان می‌پرسید ایشان تنها به سوال نگاه نمی‌کردند؛ بلکه ریشه سوال را توجه می‌کردند. یعنی چه چیزی باعث شده که این سوال به ذهن شما خطور کند. به طور مثال کدام مساله بنیادین دین را شما درک نکرده‌اید که منجر به این سوال شده که اگر آن را می‌دانستید، دیگر نه تنها این سوال برای شما به وجود نمی‌آمد بلکه خود قادر به پاسخگویی بودید. لذا حضرت علامه همواره توجه به ریشه‌ها می‌کردند. در برابر این جریان‌ها هم به همان ریشه‌ها پرداختند. و مثلاً ملاحظه کردند که سخنان فلان شخص باعث جذب جوانان به این گروه‌ها می‌شود. آن سخنان را نقد کرده و مبنای دقیق اسلام را در آن حوزه عنوان می‌کردند. این باعث می‌شد که فرد قدرت دفاعی خود را در مقابل این افکار افزایش دهد. یعنی نه تنها جذب این فرقه‌ها نشوند، بلکه آن‌ها را نقد می‌کردند و همان‌گونه که امام علی علیه السلام می‌فرمودند: انبیاء آمده‌اند تا «بِشِرْوَا لِهْم دَفَائِنَ الْعُقُولِ»؛ تا عقل‌ها را بیدار کنند. واقعا حضرت علامه چنین می‌کردند.

روش دیگری که حضرت علامه در تقابل با این فرقه‌ها به کار می‌گرفتند، عدم همراهی با آنان بود. که از یک سو با این کار جلوی سهم‌خواهی آنان را از انقلاب می‌گرفتند، و از سوی دیگر از آن‌ها در افکار عمومی مشروعیت‌زدایی می‌کردند.

فرهنگ پویا: آیا فعالیت علمی ایشان در مدرسه حقانی در همین چارچوب بود؟

– بله مدرسه حقانی با این‌که یک مدرسه نخبه‌پرور و کادرساز به تمام معنا بود و بعد از گذشتن چهل و اندی سال از پیروزی انقلاب، هنوز نظام اسلامی از وجود ارزشمند

آلترناتیو مورد قبول نسبی قدرت‌ها و در راس آن‌ها آمریکا برای تغییرات رفرمیستی، با این سازمان به وحدت به ظاهر تاکتیکی، و در واقع استراتژیکی، در جهت دستیابی و تقسیم قدرت با سازمان رسیده، و تلاش می‌کردند، شخصیت‌های بزرگ و تاثیرگذار انقلابی و دینی در داخل را نسبت به پذیرفتن این وحدت به ظاهر تاکتیکی، در مبارزه با طاغوت، متقاعد نمایند، اما نقطه عطف این حرکت ناشی از قدرت‌طلبی محض آمیخته با ساده‌لوحی، برخورد قاطع و دست رد بر سینه این‌ها از طرف امام عظیم‌الشان انقلاب در اوایل سال ۱۳۵۰ در نجف بود که آن‌ها را به کما تا آستانه پیروزی انقلاب فرو برد، این قبیل افراد کاری به چپ و راست و فرقه و غیرفرقه بودن این جریان‌ها به ظاهر التقاطی و در واقع مارکسیستی نداشتند، و به دنبال مقاصد خود بودند. اما از این نکته غافل بودند، که مشروعیت‌بخشی به این گروهک‌ها، نه تنها منجر به نتیجه دل‌خواه آن‌ها نشده، بلکه موجب جذب و فریب بسیاری از جوانان مسلمان انقلابی و آرمان‌گرا به این جریان شده و در نتیجه با فرض پیروزی، خود را شریک انقلاب دانسته و اساس انقلاب را مصادره می‌کردند؛ کما این‌که در مشروطه چنین اتفاقی افتاد. یعنی نهضت مشروطه با حرکت علما آغاز شد، ولی منورالفکرهای غرب‌زده آن را مصادره کرده و به رضاخان پهلوی سپردند.

فرهنگ پویا: آیا کسانی دیگری هم، غیر از امام راحل رهبر بودند که این خطر را احساس می‌کردند؟

– بله؛ همان‌گونه که عرض شد علاوه بر حضرت امام در نجف از جمله اولین کسانی که قبل از انقلاب این مساله را متوجه شدند، شهید والامقام استاد مطهری رهبر و علامه مصباح یزدی بودند که این خطر را متوجه شدند و با آن‌ها به مقابله پرداختند.

فرهنگ پویا: نقش حضرت علامه در مبارزه با این فرقه‌ها چگونه بود؟

– حضرت علامه در بحث مبارزه و مقابله و افشای فرقه‌ها، مثل بقیه کارهای خود، آن را اولویت‌بندی می‌کردند. توجه داشتند که کدام فرقه خطر یا آسیب بیشتری دارد. خیلی وقت خود را صرف فرقه‌های کوچک و جزئی یا غیرموثر نمی‌کردند. ایشان سراغ تفکرات و انحرافات می‌رفت که ممکن بود مسیر انسان‌های دیندار یا جامعه مذهبی و انقلابی را تغییر داده و یا تحت تاثیر قرار دهد، فرقه‌های مذهبی



مدرسه حقانی با این‌که یک مدرسه نخبه‌پرور و کادرساز به تمام معنا بود و بعد از گذشتن چهل و اندی سال از پیروزی انقلاب، هنوز نظام اسلامی از وجود ارزشمند دانش‌آموختگان و تربیت‌شدگان این مرکز بهره‌مند است و اما می‌توان گفت همانند بسیاری از مراکز حوزوی و غیرحوزوی دیگر این مرکز نیز از نفوذ تفکر انحرافی و گرایش به چپ و اسلام التقاطی مصون نبوده و بعضاً افرادی از این مجموعه با روحیه انقلابی جذب این افکار می‌شدند و حساسیت لازم را نسبت به تفکرات التقاطی و اقتصاد سوسیالیستی نداشتند.

دانش آموختگان و تربیت شدگان این مرکز بهره‌مند است و اما می‌توان گفت همانند بسیاری از مراکز حوزوی و غیرحوزوی دیگر این مرکز نیز از نفوذ تفکر انحرافی و گرایش به چپ و اسلام التقاطی مصون نبوده و بعضا افرادی از این مجموعه با روحیه انقلابی جذب این افکار می‌شدند و حساسیت لازم را نسبت به تفکرات التقاطی و اقتصاد سوسیالیستی نداشتند.

جالب آن که برخی از این افراد اکنون سینه چاک لیبرالیست هستند. شاید بتوانم با این تشبیه منظوم را برسانم. برخی بیماری‌ها با توجه به وضعیت آب و هوایی و فصلی ظهور و بروز دارند. مثلا شما کمتر در زمستان بیماری وبا می‌بینید یا در تابستان با بیماری آنفولانزا کمتر مواجه می‌شوید. برخی انحرافات و منحرفین نیز این‌گونه دوره‌ای هستند. یک دوره مارکسیست می‌شوند، یک روز لیبرالیست. بستگی به فصل دارد. یعنی یک روز لانه جاسوسی تسخیر می‌کنند و دوره‌ای دیگر می‌گویند ما نبودیم یا می‌گویند پشیمان شده‌ایم و توبه می‌کنند.

برگردم به سوال شما. حضرت علامه زمانی که متوجه می‌شوند در برخی از افراد در مدرسه حقانی این اتفاق در حال رخ دادن است، یعنی افراد تحت تاثیر این گروه‌ها قرار گرفته‌اند، همان‌گونه که عرض کردم مطابق روش خود که مقابله ریشه‌ای بود، در همان مدرسه با طرح نظریات آن‌ها و نقد آن‌ها، به مقابله با این جریان پرداختند.

فرهنگ پویا:

آیا می‌توان گفت تعبیری که حضرت آقا درباره علامه مصباح به کار بردند و ایشان را مطهری زمان یاد کردند، ناظر به همین فعالیت‌های حضرت علامه است؟

- بله همین‌طور است. از جمله عبارات و تعابیری که مقام معظم رهبری در باره ایشان فرمودند، این بود که ایشان خلافتان علامه طباطبایی رحمته‌الله و شهید مطهری را برای نسل امروز پر می‌کند. اگر دقت کنیم که حضرت آقا این تعبیر را در چه تاریخ و مقطعی از دوران پس از انقلاب فرمودند، یعنی دقیقا در روز ۱۳ شهریور سال ۱۳۷۸ (قریب به ۲۲ سال قبل)، در می‌یابیم، قطعا کیفیت و نوع کارهای حضرت آقای مصباح به فراخور زمان و نوع شبهاتی که در نیمه دوم دهه هفتاد وجود داشت به مراتب سخت‌تر و پیچیده‌تر از زمان شهید مطهری رحمته‌الله بود. به همین دلیل که شهید مطهری نیز اگر زنده می‌ماند و به زمان اوج گسترش این شبهات می‌رسید، مطهری دیگری، بود و بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر از مطهری اول انقلاب نقش خود را ایفا می‌کرد. مرحوم آیت‌الله مصباح رحمته‌الله نیز همین‌طور بودند. مطهری رشد یافته بودند. در واقع شهید مطهری و علامه مصباح در زمان خود ایشان بنا بر نیازهای موجود اقدام کردند و طبیعی است که نیازها و تحولات امروز بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر از اول انقلاب است.

به عنوان نمونه، می‌دانید که مرحوم حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی را آیت الله مؤسس هم می‌گویند. از آن جهت که ایشان حوزه علمیه قم را در حدود صدسال قبل تأسیس کرد. برخی دیگر با دقت نظر بیشتری از ایشان به عنوان «آیت الله مجدد» یاد می‌کنند یعنی سنگ بنا و پایه‌گذاری حوزه علمیه قم و با حضور اصحاب ائمه اطهار علیهم‌السلام از قبل گذاشته شده بود، و مرحوم حاج‌شیخ به تعبیری آن را تجدید و به تعبیر دیگر آن سامان بخشید و نظام‌مند کرد. قم از عصر ائمه‌ع در قرن دوم

و سوم هجری محل حضور اصحاب و و کلاهی ائمه هدی علیهم‌السلام بود. یعنی احادیث این‌جا پالایش می‌شد. اجتهاد این‌جا پایه‌گذاری شد. هر کدام از اصحاب هم تخصص‌هایی داشتند. حضور خاندان اشعری، زکریا ابن آدم و احمد بن اسحاق قمی و زکریای بن‌ادریس و... نکهبان و مرزبان دین در زمان خود بودند. مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام، به دستور امام عسکری بنا نهاده شد. آشیخ عبدالکریم حائری رحمته‌الله حوزه علمیه را در واقع تجدید کرد. نه از باب این که این مرکز علوم اسلامی و شیعی در زمان ائمه علیهم‌السلام نقص داشت، بلکه ناظر به نیاز زمان بود. فرصتی بیش از این نبود که بخواهد همه مسائل در آن مطرح شود. مثلا مباحث کلامی در زمان امام رضا علیه‌السلام گسترش یافت. شرح و بسط مباحث اعتقادی و کلامی امامیه توسط امام سجاد علیه‌السلام طی سی و پنج سال بعد از حادثه کربلا بنیان نهاده شد. خب این فرصت‌ها در زمان امیرالمومنین علیه‌السلام پیش نیامده بود. مسائل فقهی همین‌طور که پایه‌گذار آن را امامین هم‌امین، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام می‌دانیم. نه این که مساله و نظر فقهی پیش از ایشان نبود، بلکه زمینه مطرح شدنش نبود.

در حوزه پیش از شیخ عبدالکریم مباحث فقه و حدیث فقط مطرح بود و کلام و فلسفه تا چند سال بعد از ایشان اصلا مطرح نبود. مباحث تفسیری اندک بود. اما پس از حاج‌شیخ، به دلیل شرایط زمانه و نیاز جامعه و به همت ایشان همه این‌ها رشد کرد. با این مقدمه می‌خواهم عرض کنم حضرت آیت‌الله مصباح همچون حاج‌شیخ عبدالکریم حائری رحمته‌الله در دوران جدید این کار را به نوعی دیگر انجام داد. راه‌اندازی سایر علوم دینی مرتبط با معارف اسلامی آن‌هم به طور تخصصی؛ دقت کنید اقدامات ریشه‌ای که عنوان می‌کنیم، یعنی این. علامه مصباح مدرسه علمیه نساخت؛ یک دانشگاه اسلامی ایجاد کرد؛ آن‌هم در تمام رشته‌های علوم انسانی که می‌تواند تا حد بسیار بالایی نه تنها نیاز جامعه انقلابی ایران، بلکه جامعه اسلامی و حتی جامعه جهانی را تامین کند و این یعنی آن کار ریشه‌ای که در نوع خود بی‌نظیر است.

فرهنگ پویا:

آیا حضرت علامه برای جلوگیری از این انحرافات و آسیب‌ها به خصوص در بعد فکری و دینی راه حل داشتند.

- بله؛ ایشان در تمام دوران معتقد بودند که هیچ راهی بهتر از قوی شدن زیربنای فکری و اعتقادی فرد وجود ندارد. «الإسلامُ یعلو ولا یعلیٰ علیهِ». اسلام دین برتر است مشروط بر آن که فرد، اسلام را خوب فهمیده باشد. شما هم‌اکنون این روش ایشان را ملاحظه می‌کنید و برای آن می‌توان شاهد مثال‌های بسیاری آورد؛ مانند همین «طرح ولایت» که با تاثیرگذاری بر افکار جوانان و تقویت مبانی فکری، آنان را از هر انحرافی عقیدتی حفظ می‌کند. و شاید علت همه دشمنی‌های دشمنان و کینه‌توزان، همین باشد.

فرهنگ پویا:

از اینکه این فرصت را در اختیار ما قرار دادید، سپاسگزاریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. زمر، ۱۸.
۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

